

نوع مقاله: ترویجی

## ماهیت حکومت دینی با نگاهی به قرآن و عهدین

کلمه مر ترضی صانعی / استادیار گروه ادیان مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

sanei@iki.ac.ir  orcid.org/0000-0002-0237-4810  
khamenei778@gmail.com

حجت احسان بخش / کارشناس ارشد دین‌شناسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی



<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۰۹

دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۰۴

### چکیده

از دیرباز حکومت دینی در قرآن و عهدین در عرصه فکری و ایدئولوژی بشر قابل طرح بوده است. این دو مقوله ویژگی‌هایی دارند که به واسطه آنها از یکدیگر متمایز می‌شوند. از مهم‌ترین وجه تمایز این دو نوع حکومت این است که حکومت دینی از نظر قرآن دارای رویکردی الهی و خاستگاهی آسمانی است؛ در حالی که حکومت دینی از منظر عهدین دارای خاستگاهی زمینی (پادشاهی) است. در واقع، حکومت دینی در قرآن وجود دین را در تمام عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی و... واجب می‌داند؛ ولی حکومت دینی در عهدین، وجود دین را در این عرصه‌ها ممنوع می‌شمارد. با این وجود، مسئله اصلی در این پژوهش این است که حکومت دینی در قرآن و حکومت دینی در عهدین از نظر ماهیت چه تمایزاتی با یکدیگر دارند؟ پژوهش حاضر از نوع توصیفی - مقایسه‌ای بوده است. نتایج تحقیق حاکی از آن است که حکومت دینی از نظر قرآن، بهترین نوع حکومت محسوب می‌شود؛ چراکه قرآن خود آخرین و کامل‌ترین کتب آسمانی است. ولی حکومت دینی در عهدین به علت تحریف‌پذیری این کتب آسمانی و ماهیت سکولاری داشتن، مورد نفی واقع گردیده است و این موضوع با دلیل و برهان به اثبات می‌رسد که هیچ‌یک از ویژگی‌های حکومت دینی در عهدین قابلیت سازگاری با حکومت دینی در قرآن را ندارد.

کلیدواژه‌ها: حکومت، حکومت دینی، حکومت غیردینی، قرآن، عهدین.

## مقدمه

مخصوص حکومت اسلامی است و شامل کتاب‌های حکیمانه‌ترین حکومت (مصباح یزدی، ۱۳۹۴): *نظام الحکم فی الاسلام* (سبحانی، ۱۳۴۸): *الاسلام و اصول الحکم: بحث فی الاخلاقه و الحکومه فی الاسلام* (عبدالرزاق، بی تا) می‌شوند. در بخش یهودیت نیز کتاب *جایگاه دین یهود در نظام سیاسی اسرائیل* (شیردل، ۱۳۸۷) و در بخش مسیحیت کتاب *خطانا پندیری پاپ* (صانعی، ۱۳۸۷) است. البته کتاب *بررسی تطبیقی اندیشه ملکوت خدا در ادیان ابراهیمی* (نیکدل، ۱۳۹۱) که بحث ملکوت الهی را با توجه به سه دین اسلام و مسیحیت و یهودیت مورد بررسی قرار می‌دهد. علاوه بر کتب مزبور در راستای موضوع، دو مقاله «بررسی تطبیقی اندیشه جانشینی و وصایت در قرآن و عهدین» (طاهری، ۱۳۸۷) و «بررسی تطبیقی جایگاه وصایت و امامت در قرآن و کتاب مقدس عبری» (موسوی، ۱۳۹۵) است. در این راستا تدوین گردیده است. ضمن احترام به آنچه مورد نگارش واقع گردیده است؛ در هیچ کدام به طور خاص به ماهیت حکومت دینی در قرآن و عهدین پرداخته نشده است. در این مقاله ماهیت حکومت دینی از دیدگاه آیات قرآن و عهدین مورد بررسی قرار گرفته و به شباهت‌ها و تفاوت‌های این ماهیت اشاره شده است؛ لذا بررسی قرآن کریم و عهدین به عنوان دو منبع مهم برای هریک از ادیان ابراهیمی می‌تواند راهگشا باشد.

## ۱. ماهیت حکومت دینی در قرآن

پیش از پرداختن به ماهیت حکومت دینی لازم است مفهوم حکومت دینی به درستی تبیین شود. این واژه مرکب از دو کلمه است که برای به دست آوردن مفهوم آن، تعریف هر دو جزء آن ضروری است. واژه حکومت در لغت از ریشه «حکم» (ح ک م) و به معنای قضاوت، داوری، (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۶ ص ۹۱۶۵؛ معین، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۳۶۷؛ عمید، ۱۳۹۱، ص ۴۱۳؛ دانشیار، ۱۳۸۵، ص ۲۷۷). فصل خصومت (بستانی، ۱۸۷۰، ص ۴۳۱؛ شرتونی، ۱۹۹۲، ص ۲۱۹)، هیأت حاکمه سیاسی، نظام، دستگاه دولتی و سیاسی (معلوف، ۱۳۷۹، ص ۱۴۶؛ لجمی، ۱۹۹۵، ج ۳، ص ۷۱؛ مختار عمر، ۲۰۰۸، ص ۵۴۰) و نظایر اینها آمده است و در اصطلاح مجموعه‌ای است که از سازمان‌های اجتماعی، اداری و همچنین یک ایدئولوژی سیاسی معلوم در جهت حفظ و پیاده کردن اهداف آن ایدئولوژی در جامعه تشکیل

مسئله حکومت امری است که از دیرباز در بین جوامع بشری مورد بحث بوده است. برخی آن را تأیید و بر ضرورت آن تأکید می‌کنند؛ ولی در مقابل، عده‌ای هستند که منکر حکومت هستند. حکومت بدین معناست که یک شخص یا یک گروه زمام حکمرانی بر مردم را در دست بگیرند و اوامر و نواهی آنها بر همه لازم‌الاجرا باشد؛ و حکومت دینی حکومتی است که در زمینه حاکمیت و مدیریت جامعه، پذیرای مرجعیت کاملی از دین خاصی باشد. دولت و نهادهای گوناگون در این نوع حکومت خود را متعهد در مقابل تعالیم و آموزه‌های مذهبی و دینی می‌دانند و سعی می‌کنند تا در تدابیر و تعلیمات و وضع قوانین و شیوه سلوک با مردم و نوع معیشت و تنظیم شکل‌های روابط اجتماعی، دغدغه دین داشته باشند و در تمام شئون حکومتی از تعالیم دینی الهام گیرند و آنها را با دین هماهنگ سازند. یکی از مسائل مهم در ادیان ابراهیمی نیز همین مسئله است که همواره مورد توجه دانشمندان بوده و بحث‌های مختلفی پیرامون آن شکل گرفته است. سؤالات مهم و اساسی در این زمینه وجود دارد، از جمله اینکه آیا حکومت دینی وجود دارد یا خیر؟ اگر تأسیس حکومت ضروری است، آیا باید این حکومت مبتنی بر شرع و دین باشد یا اینکه بایستی طبق مصالح، حکمرانی کرد؛ هرچند مخالف دین باشد؟ اگر حکومت باید مبتنی بر دستورات شرع باشد، حاکم را چه کسی انتخاب می‌کند؟ آیا حاکم را مردم انتخاب می‌کنند یا خدا باید حاکم دینی را انتخاب کند؟ ماهیت حکومت دینی از کجاست؟ چه کسی به حاکم دینی مشروعیت می‌بخشد و از کجا این اجازه را پیدا می‌کند؟ خدا مستقیماً حاکم تعیین می‌کند، یا آن را به اختیار مردم قرار داده است؟

پاسخ به این سؤالات که در مورد حکومت دینی مطرح است را می‌توان با مراجعه به قرآن کریم و عهدین مورد بررسی قرار داد؛ چراکه قرآن و عهدین برای پیروان هریک از ادیان اسلام، مسیحیت و یهودیت دارای اعتبار تام و حجت است؛ و با تحقیق پیرامون آیات قرآن و فقرات عهدین امکان حکومت دینی و مسائل پیرامون آن را مورد کنکاش و بررسی قرار داد و به شباهت‌ها و تفاوت‌های حکومت دینی در هریک از ادیان مطرح ابراهیمی پی برد و آن را با بررسی تطبیقی مورد مذاقه قرار داد. البته پیشینه تحقیق حاکی از آن است که در زمینه حکومت دینی و مسائل مختلف پیرامون آن، کتاب‌ها و مقالات زیادی به نگارش در آمده است که اکثر این موارد،

شهرشان بیاید و امورشان را سامان دهد. پیامبر اکرم ﷺ دعوت آنان را پذیرفت و با هجرت خود و یارانش به مدینه، امور آنان را به بهترین شیوه سامان داد. آن حضرت حکومت اسلامی را پایه‌گذاری کرد و در طی ده سال، آن حکومت را در تمام جزیره‌العرب گسترش داد.

تشکیل حکومت در جوامع انسانی یک نیاز طبیعی و به حکم عقل ضروری است؛ چنان‌که امیرمؤمنان علی ﷺ نیز به این امر اشاره کرده و فرمودند: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹، خطبه ۴۰، ص ۸۲)؛ مردم ضرورتاً به زمامداری، نیک یا بد، نیازمندند. بنابراین حکومت و نظام سیاسی به‌عنوان یک ضرورت اجتماعی در جامعه مورد قبول همگان است. در این میان، تنها مکتب «آثارشیسیم» در غرب و خوارج در دنیای اسلام، منکر ضرورت وجود حکومت است.

ارسطو بر این باور است که از مقتضیات طبع بشری، دولت است؛ چراکه بالطبع بشریت موجودی اجتماعی است و شخصی که به عدم لزوم دولت قائل است، ویران‌کننده روابط طبیعی است؛ یا انسانی است وحشی که از انسانیت به‌دور است؛ یا وجود بالاتر از انسان مانند فرشتگان است (ارسطو، ۱۹۴۷، ص ۹۶). افلاطون نیز معتقد است که برای افراد بشر تنها با وجود دولت تحصیل حیات بافضیلت امکان‌پذیر است؛ چراکه تمایل طبیعت انسان به حیات سیاسی است. لذا از جمله امور طبیعی دولت است که انسان نیازمند آن است» (روحانی، ۱۳۴۸، ص ۷۲).

حکومت را در اسلام می‌توان مهم ارزیابی کرد؛ از جمله اینکه اسلام برای اجتماع اهمیت ویژه‌ای قائل شده و بر این مبنا مهم‌ترین احکام اسلامی از قبیل حج، نماز، جهاد و... براساس اجتماع وضع شده است و همچنین اگرچه قوانین و دستورالعمل‌ها تمام راه‌های نیل به سعادت مادی و معنوی را نشان داده‌اند؛ اما بدون عمل، نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد و بدیهی است که بدون قوه مجریه عمل به قانون امکان‌پذیر نیست. از این رو، خداوند متعال با فرستادن انبیاء و وضع مجموعه قوانین، یک دستگاه اجرایی و حکومتی به وجود آورده و اطاعت از مجریان الهی (اولی الامر) را جزء واجبات شمرده است.

از طرفی سنت و روش پیامبر ﷺ بهترین دلیل بر ضرورت حکومت است؛ زیرا رسول اکرم ﷺ در اوایل ورود به مدینه حکومت تشکیل داد، نظام اسلامی را برقرار کرد به اطراف نماینده فرستاد، عهده‌دار فرماندهی جنگ شد، در امور مسلمین به قضاوت پرداخت، اقدام به انعقاد پیمان و معاهده با سران قوم‌ها کرد، اقدام به اعزام

شده است. به بیانی دیگر، برای اداره جامعه، هرکدام از ایدئولوژی‌های گوناگون سیاسی دارای راهنمایی و دستور قانونگذاری، اقتصادی و قضایی ویژه خود هستند؛ مانند ایدئولوژی ناسیونالیست‌ها و یا سوسیالیست‌ها و... حال آنچه تشکیل‌دهنده حکومت آن جامعه و کشور است، مجموعه سازمان‌ها و ارگان‌های اداری - اجتماعی هستند که وابسته به هریک از این ایدئولوژی‌ها بوده و به‌طور هماهنگ اداره‌کننده جامعه می‌باشند (فرهیخته، ۱۳۷۷، ص ۳۶۵). مفهوم جزء اول بیان شد؛ اما کلمه دین به مجموعه‌ای از اعتقادات، اخلاق و قوانین و مقرراتی گفته می‌شود که به‌منظور مدیریت امور اجتماعی و فردی بشریت و تأمین خوشبختی آنها چه در دنیا و چه در آخرت تدوین گردیده است (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۲۷). بنابراین اگر حکومت مجموعه عوامل و نهادهایی باشد که از طریق آنها حاکمیت اعمال می‌شود و دین مجموعه‌ای از باورها و بایدها و نبایدهای مؤثر در سعادت دنیوی و اخروی انسان باشد که تمام ابعاد فردی و اجتماعی زندگی وی را دربر می‌گیرد، می‌توان گفت حکومت دینی همان مجموعه عوامل و نهادهایی است که حاکمیت دینی از طریق آنها اجرا می‌شود. بنابراین، در اصطلاح سیاست و علوم سیاسی حکم و حکومت به مفهوم فن کشورداری و اندیشه و تدبیر در مدیریت و نظم بخشیدن به امور داخلی و خارجی کشور است (عمیدزنجانی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۴۷). باین حال، به حکومتی، حکومت دینی یا اسلامی گفته می‌شود که اعمال اقتدارگرایانه در آن مطابق آموزه‌های اسلامی در بعدی مشخص شده در جهت تحقق اهداف و تکالیف است؛ لذا بایستی توجه داشت در صورتی که حکومتی صرفاً به وضع قوانینی که با احکام دین متعارض است بیانجامد، به آن حکومت اسلامی گفته نمی‌شود؛ زیرا در وجه اول وضع قوانین باید با توجه به چارچوب و موازین کلی شریعت انجام گیرد و در وجه دوم نیز این قوانین باید در مرحله اجرا منطبق با احکام شریعت بوده و اجرای آن به‌وسیله افراد ذی‌صلاح محقق گردد (شبان‌نیا، ۱۳۸۹). به‌عبارتی حکومت اسلامی چارچوب، ساختار و سخت‌افزاری است که به‌وسیله آن حاکمیت اسلامی اعمال می‌شود (باقری و همکاران، ۱۳۹۷).

رسول اکرم ﷺ در جامعه‌ای به رسالت مبعوث شد که فاقد رهبری فراگیر بود و پادشاهی بر آن حکومت نمی‌کرد. هنگامی که مردم زادگاهش مکه با آن حضرت بی‌مهتری می‌کردند، مردم مدینه که از نزاع‌های درونی خود به ستوه آمده بودند، از وی دعوت کردند که به

سفرایی به سوی پادشاهان کشورهای بزرگ کرد و به‌طور کلی، آنچه برای یک حکومت ضرورت داشت را انجام داد.

علاوه بر اینها، آیات قرآن بر لزوم حکومت اسلامی صراحت دارند و بسیاری از قوانین اسلام و احکام شرعی به منظور مدیریت کردن نظام اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و نظامی جامعه تشریح شده است. روایات معتبری از معصومان علیهم‌السلام نیز بر لزوم تشکیل حکومت اسلامی دلالت دارند.

پس ماهیت حکومت دینی همان اعمال حاکمیت الهی است. منظور از حاکمیت خداوندی، بروز اراده خداوند توسط انبیاء و وجدان و عقل‌های سالم در جامعه بشری و اجرای آن توسط خود بشر است (جعفری تبریزی، ۱۳۸۵، ج ۹، ص ۲۲۷). در حقیقت، براساس توحید که از اصول دین است، تنها ذات مقدس خدای تعالی آفریننده و خالق جهان و تمام عوالم بشری و وجود انسان است که نسبت به تمامی حقایق آگاه است و بر همه چیز قادر بوده و مالکیت همه چیز را عهده‌دار است. مطابق اصل توحید، انسان این موضوع را آموزش می‌بیند که تسلیم بودن انسان فقط در مقابل ذات اقدس الهی است و نیابستی نسبت به هیچ انسان دیگری مطیع و فرمانبردار باشد؛ مگر اینکه اطاعت وی از آن، اطاعت خدا باشد. با این وجود هیچ انسانی حق مجبور کردن تسلیم دیگر انسان‌ها را در مقابل خود ندارد. بنابراین اصل اعتقادی توحید، آموزش‌دهنده اصل آزادی انسان است که تمام انسان‌ها از آزادی برخوردارند و هیچ‌کس نمی‌تواند دیگری را از این حق محروم و یا برای وی قانونی تدوین کند و یا به تنظیم رفتار و ارتباطات وی که براساس درک و فهم ناقص خود و یا براساس امیال و خواسته‌های خود بپردازد. براساس اصل توحید، اعتقاد بر آن است که در جهت توسعه و پیشرفت، قانونگذاری تنها در اختیار خدای متعال است؛ همان‌گونه که خداوند قوانین خلقت و هستی را نیز مقرر فرموده است و کمال و سعادت بشریت فقط در گرو مطیع بودن دستورات الهی است که ابلاغ آن به‌وسیله پیامبران بوده است و سلب آزادی انسان و تسلیم وی در مقابل دیگر انسان‌ها عامل شقاوت و انحطاط جامعه بشری است (موسوی خمینی، ۱۳۶۱، ج ۴، ص ۱۶۶).

حاکمیت و ولایت خداوند دو گونه عملی می‌شود: (۱) با تدوین قوانین از طرف خدا؛ قوانین و اصولی که بر جامعه حاکم هستند و خطوط اصلی نظام را ترسیم می‌کنند. (۲) با تعیین حاکم و ولی امر از طرف خدا؛ خواه با نصب خاص (شخصی) یا نصب عام (تعیین

معیارها و صفات حاکم). شهید مطهری در این باره می‌نویسد: «حکومت دینی، از ماهیتی الهی و دینی برخوردار است؛ بدین معنا که هویت و روح اسلامی در تمام جوانب آن، یعنی معنوی، مادی، عقیدتی و سیاسی جریان دارد و در صورت وجود دین، به نتیجه رسیدن آن امکان‌پذیر است» (مطهری، ۱۳۷۸، ص ۴۹).

بنابراین ماهیت حکومت دینی در قرآن ماهیتی الهی و اسلامی است. در دید قرآنی، تأیید حکومت در اشکال پادشاهی و فرمانروایی انسان بر دیگران از سوی خداوند براین اساس است که زندگی اجتماعی و فردی بشریت مطابق فرامین الهی باشد و سوی هدف آفرینش در حرکت باشد. بر همین اساس، در زمینه حکومت و مدیریت جامعه مرجعیت همه‌جانبه آموزه‌های وحیانی در این نوع نظام سیاسی، مورد قبول واقع گردیده است و در مقابل تعالیم وحی، پادشاه، دولتمردان و نهادهای مختلف حکومتی، خود را دارای تعهد می‌دانند و سعی بر آن دارند تا همه شئون حکومتی را در قانون‌گذاری‌ها، سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، آموزش، طرق برخورد با مردم، کیفیت زندگی و تنظیم روابط اجتماعی منطبق با دین قرار دهند و با آن هماهنگ سازند؛ با این وجود، چنین فرمانروایی و سلطنتی، حکومت الهی بوده و در پی آن جامعه‌ای مبتنی بر دین الهی تأسیس می‌شود و هدف آن شکل‌دهی تمام روابط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی مطابق آموزه‌های وحیانی است.

قرآن فقط به مسئله جهان آخرت نپرداخته است و علاوه بر این، از دیدگاه هدف پیامبران به مسئله زندگی دنیا نیز پرداخته است؛ به‌طوری که به‌صورت شفاف و با صراحت در آیه ۲۵ سوره «حدید» می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ پیامبران خود را با دلایل و بینات فرستادیم. کتاب و مقیاس همراه آنها فرستادیم تا در میان مردم عدالت برپا بشود. بنا بر این آیه مشخص می‌گردد که قرآن این را به‌عنوان احتیاجی مقرر فرموده و برایش قائل به اصالت شده است؛ و در اینجا حتی مقصود دیگر [= شناخت خداوند] را بیان نکرده و به بیان آن در جاهای دیگر پرداخته است. اما همان‌طور که ملاحظه می‌گردد، در اینجا چنین هدفی نیامده است. این امر، شاید بدان علت باشد که می‌خواهد به اصالت آن بپردازد که در حقیقت، این موضع لازم و مورد نیاز است. بنابراین براساس دیدگاه قرآن که وجود عدالت را در زندگی بشریت از ضروریات می‌داند، برای برپایی عدالت نیز وجود

## ۲. ماهیت حکومت دینی در عهد قدیم

آغاز کار حضرت موسی علیه السلام با سیاست بود و به طرق مختلف فرعون را تحت فشار قرار داد تا دست از اذیت کردن بنی اسرائیل بردارد و اقدام به رهایی آنان کند. او بعد از اینکه بنی اسرائیل را آزاد کرد، به تشکیل حکومتی در صحرای سینا اقدام کرد و تا آخر عمر، عهده‌دار رهبری دینی و سیاسی قوم خود بود که در کتاب تورات به توضیح آن پرداخته شده است.

بنی اسرائیل بعد از اینکه به مرزهای سرزمین مقدس (فلسطین) رسیدند، به علت هراس از ساکنان مقتدر و ستمگر آن سرزمین، و به رغم فرامین الهی، از وارد شدن به آنجا و جنگیدن با دشمنان خودداری کردند (مائده: ۲۱ و ۲۲). حضرت موسی علیه السلام به منظور تشویق و ترغیب آنها، یادآور نعمت‌های خاص خداوند بر قوم بنی اسرائیل شد که از جمله آنها دادن فرمانروایی و حاکمیت به آنها بود. این موضوع در آیه ۲۰ سوره «مائده» مورد اشاره قرار گرفته است که می‌فرماید: «يَقَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَعَلْ فَيْكُمُ اَنْبِيَاءَ وَ جَعَلْكُمْ مَلُوكًا». ظاهر آیه بخصوص، متفاوت بودن تعبیر «جَعَلَ فَيْكُمُ اَنْبِيَاءَ» با «جَعَلَكُمْ مَلُوكًا» از برخورداری فرمانروایی تمام قوم بنی اسرائیل حکایت می‌کند و این معنا با آنچه واقعیت بوده است، امکان‌پذیر نیست.

مفسران در تلاش برای تفسیری هماهنگ با واقعیت خارجی، در معنای «ملوک» به اختلاف گراییده‌اند؛ مفسرانی همچون ابن عباس، حسن، مجاهد، عکرمه، قتاده و سدی با توسعه در معنای «مَلِك» — هر چند با اندکی تفاوت — نسبت آن به همه بنی اسرائیل را حقیقی و آن را به معنای کسی دانسته‌اند که دارای خانه، خادم و همسر بوده، صاحب اختیار خود، خانواده و دارایی خویش باشد (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰، ص ۱۶۰-۱۶۲؛ ابن جوزی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۳۱). این معنا را که در برخی احادیث منسوب به پیامبر نیز آمده است (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰، ص ۱۶۰-۱۶۳) برخی مفسران نپذیرفته‌اند؛ با این دلیل که اولاً همه افراد بنی اسرائیل چنین شرایطی نداشتند و ثانیاً اقوام دیگر نیز از آن برخوردار بودند؛ درحالی که آیه در مقام امتنان، آن را از نعمت‌های ویژه الهی بر بنی اسرائیل یاد می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۲۹۵؛ شوکانی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۲-۳۴).

برخی از مفسران از جمله شوکانی (شوکانی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۲-۳۳)، بیضاوی (بیضاوی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۳۱۰)، ماوردی (ماوردی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۲۴)، زمخشری (زمخشری، ۱۴۰۷ق،

انبیاء را ضروری و لازم دانسته است (مطهری، ۱۳۷۸، ص ۱۷).

در حال حاضر که رژیم رسمی ما جمهوری اسلامی است، تمام افراد جامعه باید براساس جمهوری اسلامی عمل کنند. جمهوری اسلامی یعنی عمل کردن رژیم براساس احکام اسلامی که خواست مردم است. در واقع، مقصود تنها اسلامی بودن رژیم و حکومت مطرح نیست و مردم نمی‌توانند با فکر خود بر خودشان حکومت کنند؛ بلکه مقصود حاکمیت اسلام و قانون اسلامی است. در همه جا باید احکام اسلام جاری گردد و آنچه حکومت اجرا می‌کند، احکام خدای متعال باشد. حکومت در اسلام، حکومتی قانونی است که قانون آن را خدا تعیین می‌کند؛ بر همین اساس، حتی حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز حکومتی قانونی است. بنابراین به حکم قانون، این نوع حکومت‌ها واجب‌الاطاعه هستند. قانون خدا باید در مملکت اسلامی اجرا گردد و هیچ حکومتی غیر از قانون خدا حکمفرما نخواهد بود. در صورتی که در مملکت اسلامی وجود رئیس‌جمهوری تعیین گردد، ریاست‌جمهوری وی به خاطر وجود اسلام و قانون خداست که در این مملکت جاری است. در هیچ‌جا حکومت اسلامی خودسری دیده نمی‌شود؛ حتی رأی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز براساس نظر خود و از روی هوا و هوس نبوده و براساس قرآن و آنچه به ایشان وحی می‌رسیده، بوده است. علاوه بر این، باید اذعان داشت که حکومت اسلامی حکومت‌هایی هستند که تابع قانون بوده و رأی آنها قانون اسلامی و حکومت‌شان حکومت الله است (موسوی خمینی، ۱۳۶۱، ج ۷، ص ۲۰۱). باین حال، باید اذعان داشت که جامعیت اسلام به‌عنوان آیینی که از بیان مسائل فردی و جزئی نیز فروگذار نکرده است، مختص به زمان و مکان خاصی نیست و عصر غیبت را نیز شامل می‌شود و نمی‌توان پذیرفت که خداوند نسبت به حکومت، با وجود اهمیت و ارتباط آن در این دوران، فروگذار کرده و آن را به مردم واگذار کرده باشد. این خود دلیل بر الهی بودن حکومت در عصر غیبت است؛ علاوه بر اینکه تعابیری مانند «فَأَنى قَدْ جَعَلْتَهُ حَاكِمًا عَلَيْكُمْ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۷) و «فَانْهَمُ حَجْتى عَلَيْكُمْ وَ اَنَا حِجَّةُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۳، ص ۱۸۱) در روایات، بیانگر منصوب بودن فقیه جامع‌الشرایط از سوی امام معصوم است و در نتیجه با واسطه، مأذون از سوی خداوند در تشکیل حکومت بوده و دارای شأن ولایت سیاسی هستند و این همان الهی بودن ولایت و حکومت است.

را معین کند: «و در نظر سموئیل این موضوع، خوشایند نبود؛ زیرا که بیان داشتند: به ما پادشاهی عطا کن تا حاکم ما گردد و سموئیل در گاه خداوند دعا کرد؛ و خداوند به سموئیل گفت: سخن قوم را گوش بده در هر آنچه به تو گفتند؛ چراکه ترک تو را نکردند؛ بلکه ترک مرا کردند تا بر آنها، پادشاهی نکنم. بر حسب همه اعمالی که آنها، از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم، بجا آوردند و مرا ترک کرده، خدایان غیر را عبادت کردند؛ پس با تو نیز چنین رفتار می کنند. پس الآن آواز ایشان را بشنو؛ لیکن بر ایشان به تأکید شهادت بده و ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد کرد، مطلع ساز» (کتاب اول سموئیل، ۹:۸-۶).

براین اساس، سموئیل علیه السلام رسوم سخت پادشاهان را برای قوم بیان کرد؛ ولی آنان از تقاضای خود دست برنداشتند. در واقع، در عصری که سموئیل پیامبر بود، قوم بنی اسرائیل به دنبال شکستی که از قوم جالوت خوردند و این شکست منجر به کشته‌ها و اسرای زیادی شد، از سرزمین خود بیرون شدند. بر همین اساس، با توجه به اینکه قوم در جنگ با دشمنان به منظور بازپس‌گیری دوباره سرزمین‌شان نیاز به ساماندهی، یکپارچگی و انسجام داشتند (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۲۸۸؛ طبرسی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۴۰؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۸۵)، بزرگان بنی اسرائیل مجبور شدند تا از پیامبر خود درخواست کنند تا برای آنها فرمانروایی را برگزیند و وی طالوت را به فرمان الهی به این سیمت انتخاب کرد: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ لَمَلِكٌ نَقِيطٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ... وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا...» (بقره: ۲۴۶ و ۲۴۷).

با تأمل در این آیه، آنچه به ذهن می‌رسد، سرچشمه نیاز به فرمانرواست که بخصوص در مورد جهاد در راه خدا لازم است و از طرفی با توجه به قدرت جسمانی طالوت واژه «مَلِك» بیشتر بیان‌کننده صبغه نظامی داشته و به‌عنوان فرمانروای نظامی مطرح می‌گردد تا پادشاه، که معنای شناخته‌شده آن است (طبرسی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۴۰؛ ثعلبی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۲۰۹).

البته در گزارش تورات از این داستان، بزرگان بنی اسرائیل با اثرپذیری از اقوام و ملل دیگر، خواستار پادشاهی شدند که بر آنان حکومت کند. خداوند ضمن ابراز ناراحتی از این درخواست و با یادآوری مفاسد پادشاهی، در این باره به آنها هشدار داد. طالوت که به‌دست سموئیل به پادشاهی منصوب شد، در ابتدا توانست

ج ۱، ص ۶۱۹-۶۲۰) و برخی دیگر (طبرسی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۴۸۸)، واژه «ملوک» را مترادف با سلاطین و پادشاهان دانسته‌اند که اشاره به آن افرادی از قوم بین اسرائیل دارد که بعد از اینکه فرعونیان نابود شدند و سرزمین مقدس تصرف گردید، در این مناطق به فرمانروایی پرداختند. به‌طور مشخص در این دیدگاه افرادی چون طالوت، داود و سلیمان علیهم السلام عنوان گردیده‌اند و در میان بنی اسرائیل وجود پادشاهان زیاد را مانند بسیاری از پیامبران، جزو امتیازات خاص قوم بنی اسرائیل و نعمت خداوند بر آنان دانسته‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۲۸۷-۲۸۸).

ناسازگاری این تفسیر با ظاهر آیه از یک‌سو و نبود گزارشات قرآنی مبنی بر حکومت نمودن بنی اسرائیل بر مصر بعد از فرعون از سوی دیگر، از چالش‌های پیش‌روی آن است. ظاهر آیه به دوره تاریخی پیش از موسی علیه السلام اشاره دارد.

دسته سوم مفسران با اشاره به دوران بردگی بنی اسرائیل در مصر، «جَعَلَكُمْ مَلُوكًا» را اشاره به رهایی و حاکمیت یافتن آنان بر سرنوشت و مقدرات خویش پس از نابودی فرعونیان دانسته‌اند (جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۴۹۸؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۲۸۸؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۳۳۶-۳۳۷). این تفسیر با معنای ظاهری «ملوک» سازگار نیست.

به‌نظر می‌رسد در آیه یادشده، حضرت موسی علیه السلام به پیامبرانی چون یعقوب، اسحاق، یوسف، اسباط و فرمانروایی یوسف اشاره می‌کند. حاکمیت یوسف در مصر، خاندان یعقوب و نیاکان نخست بنی اسرائیل را از قحطی و بادیه‌نشینی نجات داد و زمینه رفاه و آسایش آنان را در مصر فراهم آورد، از این‌رو، با نعمت ویژه بودن و نسبت مجازی آن به همه بنی اسرائیل نیز سازگاری دارد؛ به‌ویژه آنکه نسبت دادن ویژگی برجسته برخی افراد یک قوم به همه آنان در خطاب‌های قرآن، به‌ویژه درباره بنی اسرائیل رایج است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۳۴۶؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۳۳۶-۳۳۷).

به‌هرحال، به‌طور کلی پس از حضرت موسی علیه السلام، یوشع بن نون فرمانروایی قوم بنی اسرائیل را عهده‌دار شد و بعد از او برخی از داوران اقدام به حل مشکلات و اختلافات داخلی قوم می‌کردند. در آن دوره، قوم بنی اسرائیل از پادشاهی برخوردار نبودند تا اقدام به بسیج آنها در برابر مهاجمان کنند. بر همین اساس به پیش سموئیل که پیامبر عصرشان بود، رفتند و از وی درخواست کردند تا برای آنها پادشاهی

### ۳. ماهیت حکومت دینی در عهد جدید

در راستای ماهیت حکومت دینی در عهد جدید باید اذعان داشت که آرمان سیاسی - الهی مسیحا در شخص حضرت عیسی مسیح<sup>ع</sup> تحقق یافت. اندکی پیش از قیام وی، پیامبر پرآوازه و جوان بنی اسرائیل یعنی حضرت یحیی بن زکریا<sup>ع</sup> در سرزمین یهودیه قیام کرده و به پند و نصیحت مردم اقدام کرد. این پیامبر در خطاب به مردم بیان می‌داشت: «توبه کنید؛ زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» (متی ۳: ۲؛ مرقس ۱: ۴؛ لوقا ۳: ۳).

از دیدگاه بنی اسرائیل، آرمان مقدس آنان «ملکوت آسمان» بود که نوعی حکومت الهی محسوب می‌شد. به شهادت اناجیل، یحییای تمییددهنده در دعوت خود به پیروزی چشم‌گیری دست یافت و بر مردم تأثیر شگرفی گذاشت؛ به طوری که تمام طبقات اجتماعی، دسته دسته، به پیش وی می‌آمدند و توبه می‌کردند و او اقدام به غسل تعمید دادن آنها می‌کرد. اندک‌اندک، حضرت یحیی با پادشاه فاسد و ستمگر ایالت جلیل، درگیر شد و به زندان افتاد و پس از چندی به فرمان پادشاه، سر او را در زندان بردند (متی ۱۴: ۱-۱۲؛ مرقس ۱۴: ۶-۹؛ لوقا ۹: ۷-۹).

هنگامی که حضرت عیسی<sup>ع</sup> خبر دستگیری حضرت یحیی<sup>ع</sup> را شنید، سخنان وی را برای مردم تکرار کرد و گفت: «توبه کنید؛ چراکه ملکوت آسمان نزدیک است» (متی ۱۲: ۴-۱۷؛ مرقس ۱۴: ۱-۱۵؛ لوقا ۹: ۱۱). او نیز مثل حضرت یحیی<sup>ع</sup> به عنوان یک پیامبر تا هنگامی با مردم مشکل نداشت و پذیرش پیام وی چشم‌گیر بود که از نزدیک شدن ملکوت آسمان صحبت می‌کرد. اغلب افرادی که به آن حضرت ایمان می‌آوردند، معتقد بودند که به زودی او پادشاه یک «آرمان‌شهر خدایی» می‌شود و هیچ‌کس حتی پطرس که نزدیک‌ترین شاگرد وی بود، نمی‌توانست، تصور ناکامی ظاهری «مسیح خدا» را بکند (متی ۲۱: ۱۶؛ مرقس ۳: ۲۸).

مخالفت رهبران یهود با حضرت عیسی<sup>ع</sup> زمانی بود که آنها ملاحظه کردند که حضرت عیسی<sup>ع</sup> آرمان آنها را برای برپایی یک «مسیح فاتح» برآورده نکرده و از طرف دیگر به جنگ و مبارزه علیه رفتارهای ناپسند نابهنجاری‌های اخلاقی آنها برخاسته است. البته حضرت عیسی<sup>ع</sup> موفق به تأسیس حکومت الهی که بنی اسرائیل منتظر آن بودند، نشد و بر همین اساس، اصحابش بیان داشتند که ایشان برای قربانی شدن گناهان بشر آمده بود و به زودی برای واپسین دوری بازمی‌گردد و زیربنای مسیحیت، همین دو موضوع واقع شد.

بنی اسرائیل را از دست دشمنان برهاند و پس از آن با افزایش قدرت نظامی و سیاسی، فرمانروایی وی از میدان‌های نبرد به درون جامعه کشیده و او رسماً پادشاه شد (اول سموئیل، ۸: ۴-۲۱؛ اول سموئیل، ۱۱: ۱۵-۹؛ اول سموئیل، ۱۱: ۱۳-۱۴).

به هر حال، همان‌طور که اشاره شد، سموئیل جوانی به نام شاول (طالوت) را برای پادشاهی بر ایشان انتخاب کرد و او را با روغن مسح کرد. مسح پادشاه به منظور الهی ساختن پادشاه انجام می‌گرفت و لذا شرعاً پیروی از مسیح (ماشیح) بر همه واجب بود. حضرت داود<sup>ع</sup> بعد از شاول به روی کار آمد و بعد از وی، حضرت سلیمان<sup>ع</sup> پسر حضرت داوود<sup>ع</sup> مسیح و پادشاه شد. بعد از اینکه حضرت سلیمان<sup>ع</sup> از دنیا رفت، جانشینی او را پسرش رحبعام عهده‌دار شد و همین‌طور در نسل او پادشاهی تداوم یافت. از طرف دیگر، رحبعام را ده قبیله از قبایل دوازده‌گانه بنی اسرائیل مورد انکار قرار دادند و *یربعام بن نباط* که یکی از سرداران رحبعام بود را به پادشاهی انتخاب کردند. بنی اسرائیل از این زمان به بعد شامل دو کشور شد: در شمال کشور اسرائیل با فرمانروایی یربعام و در جنوب کشور یهودا با فرمانروایی رحبعام. پادشاهی هر یک از این دو کشور در نسل این دو تن تداوم یافت، تا اینکه در سال ۵۸۷ ق.م. کشور یهودا به دست بابلیان انحطاط یافت و در سال ۶۲۲ ق.م. کشور اسرائیل به دست آشوریان افتاد و مردم آن سرزمین‌ها اسیر و کشته شدند.

اندیشه مسیح موعود در گیرودار این اتفاقات، در بین قوم بنی اسرائیل پدیدار گشت. این اندیشه شکوفا گردید و باعث شد تا قوم بنی اسرائیل به کمک این اندیشه بر افسردگی و یأس خود غالب شوند و انتظار مسیحا تضمین‌کننده دوام و بقای آن قوم بود. یهودیان منتظر از اقدام جدی در جهت احیای حکومت دینی بربادرفته خود بیش از ۲۰۰۰ سال دوری می‌کردند و جز در مواردی نادر، مانند حکومت خزران، تشکیل حکومت را مخالف آنچه انتظار داشتند، می‌دانستند. برخی نیز با ادعای مسیحایی در گوشه و کنار در این راه اقدام کردند؛ اما به پیروزی نرسیدند.

صهیونیست‌ها در حدود یک قرن قبل، هم‌کیشان خود را راضی به برخورداری از حکومتی مستقل کردند و حدود هفتاد سال پیش حکومت سکولار یهودیان به نام «اسرائیل» بر خاک غصب‌شده فلسطین ایجاد شد؛ البته جمعی از یهودیان سنت‌گرا مانند فرقه یتورای کارتا پیوسته با این عمل مخالف بوده‌اند (توفیقی، ۱۳۸۱).

(دورانت، ۱۳۷۴، ج ۴، ق ۱، ص ۳۳-۳۴). ولیکن وضعیت به این صورت باقی نماند و براساس بیانات ژان ژاک روسو، چیزی اتفاق افتاد که بت پرستان از آن واهمه داشتند. مسیحیان مظلوم و باحجب و حیا اقدام به تغییر دادن طرز سخن گفتن خود کردند و با سرعت مشاهده شد سلطنتی که با عنوان اخروی از آن یاد می‌شد، به شکل شدیدترین سلطنت استبدادی دنیوی، تحت دستور یک رئیس ظاهری و مادی درآمد. در کتاب چهارم *قرارداد اجتماعی روسو* موضع وی در خصوص دین تعیین گردیده است. از دیدگاه وی وجود کلیسا منجر به برقراری دو حاکم، دو قوه قانونگذاری، و تقریباً دو وطن می‌گردد و این وضعیت، حاصل دو تکلیف مخالف هم است. بر همین اساس وی اعلام کرد که به ناچار هر فردی دیر یا زود باید بین وفاداری به دولت و ایمان به دین، یکی را برگزیند. از دیدگاه وی قوانین جامعه مدنی با آن قوانینی که از طرف کلیسا صادر شده است، متعارض است و فقط دولت ملزم است مردم را تحت نظارت قرار دهد. وی مانند منتسکیو اعتقاد داشت که کلیسا نیز باید تحت نظارت دولت قرار گیرد. در فصل هشتم کتاب روسو آمده است: «شخصی که بگوید در هیچ دینی غیر از دین من رستگاری وجود ندارد، باید از کشور بیرون شود» (عالم، ۱۳۹۳، ص ۳۷۶).

کم‌کم، کلیسا قدرتمند شد و در امور سیاسی دخیل گردید و روزبه‌روز بر این دخالت افزوده شد. پاپ رهبر مسیحیان در سال ۸۰۰م اقدام به تاج‌گذاری پادشاه فرانسه با نام *شارلمانی* کرد و بدین نحو، اقدام به تأسیس «امپراطوری مقدس روم» کرد. لذا آغاز دخالت خشن و صریح روحانیون مسیحی در امور سیاسی از این زمان بود. در این دوره محکمه تفتیش و جنگ‌های صلیبی اتفاق افتاد و تا سال ۱۸۰۶ این دخالت‌ها به‌طور رسمی تداوم یافت. برخلاف توصیه حضرت مسیح ﷺ رهبران دینی نیز عنوان «پدر» دریافت کردند. القاب شرافتی دیگر مانند اسقف، کاردینال و کشیش نیز میان آنان رایج شد. اسقف شهر رم «پاپاس» نامیده شد که تلفظ فرانسوی آن «پاپ» و در زبان یونانی به مفهوم پدر است.

ژوستینیان که از سال ۵۲۷-۵۶۵م، امپراطور روم شرقی بوده، رابطه دین و دولت را چنین ترسیم کرده است: «بزرگ‌ترین نعمت‌هایی که خدا با رحمت بی‌کران خود به بشر عطا کرده است، امپراطوری و کلیسا هستند. امور الهی بر عهده کلیساست و امور بشری را امپراطوری عهده‌دار بوده و آن را هدایت می‌کند. هر دو از منشأ واحدی برخوردارند

از نظر بنی اسرائیل، عدم برپایی حکومت آرمانی بنی اسرائیل از سوی حضرت عیسی ﷺ اثبات می‌کند که وی مسیحی موعود نبوده است.

حضرت عیسی مسیح ﷺ با زندگی پاک و زاهدانه خویش، سرمشق پارسایان مسیحیت شد. آن حضرت درباره خود می‌گفت: «مرغان هوا آشیانه‌هایی دارند؛ ولی پسر انسان را جای سر نهادن نیست» (متی ۸:۲۰؛ لوقا ۹:۵۹). و بزرگ‌ترین شاگردش پطرس به وی گفت: «اینک ما همه چیزها را ترک کرده، تو را متابعت می‌کنیم» (متی ۱۹:۲۷؛ مرقس ۱۰:۲۸؛ لوقا ۱۸:۲۸). با این وجود، مسیحیان با الگوگیری از وی روی به رهبانیت آورده و ازدواج را ترک کردند. علاوه بر این، آن حضرت به تأکید توصیه کرده بود که همه پیروانش باهم برادر باشند؛ کسی احساس برتری نکند و هیچ‌کس عنوان «آقا»، «پدر» و «پیشوا» نداشته باشد؛ «شما آقا» خوانده مشوید؛ زیرا استاد شما یکی است؛ یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید. و هیچ‌کس را بر زمین «پدر» خود نخوانید؛ زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است؛ و «پیشوا» خوانده مشوید؛ زیرا پیشوای شما یکی است؛ یعنی مسیح. و هرکسی که بزرگتر از شما باشد، خدمتگزار شما است و هر کسی که خود را برتر بداند، پست می‌گردد و هرکسی که خود را متواضع سازد، سرفراز گردد» (متی ۲۳:۸-۱۲). سرانجام آن حضرت از میان مردم رفت و مسئولیت سنگین ادامه راه وی بر عهده رسولان قرار گرفت. رسولانی که وی تعیین کرده بود، در آن دوران پرمحنت، راهش را بالاستقامت پیمودند و حاضر نشدند فرمان خدای متعال را فدای فرمان مقامات اجتماعی کنند؛ مثلاً پطرس و یوحنا در چنین مواردی به مخالفان خویش صریحاً می‌گفتند: «اگر نزد خدا صواب است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا ترجیح دهیم، حکم کنید... خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت کرد» (اعمال رسولان، ۴:۱۹ و ۵:۲۹). نسل‌های بعدی مسیحیان نیز تا سالیان درازی به دنبال همین راه و روش، هر خطری را به جان خریدند و در مقابل فرمانروایان مشرک روم، مقاومت کردند.

بی‌اعتنایی به فرمانروایان حتی در زمان نخستین قیصران مسیحی ادامه یافت؛ مثلاً در اواخر قرن چهارم میلادی، هنگامی که تئودوسیوس امپراطور روم می‌خواست برای انجام مراسم «عید پاک» وارد کلیسای شهر میلان شود، امبروز قدیس به‌دلیل اینکه امپراطور با مردم، سالونیک بدرفتاری کرده و دستش به خون آغشته است، شخصاً از ورود او به کلیسا جلوگیری کرد و گفت در صورتی که توبه نکند، تکفیر می‌شود. امپراطور خاضعانه توبه کرد و توبه‌اش قبول شد



محور مورد اشاره، مربوط به شبیه‌سازی ناصحیح بین اسلام و مسیحیت است. برخی نویسندگان در موارد متعدد اشاره‌ای به آیین مسیحیت و سلوک حضرت عیسی<sup>ؑ</sup> دارند. برخی چون عبدالرازق در باب لزوم اطاعت از قیصر به جمله مشهور عیسی<sup>ؑ</sup> اشاره کرده و برخی چون مهدی بازرگان به‌طور صریح این‌گونه اذعان می‌دارد که: «حضرت عیسی<sup>ؑ</sup> با تأیید و حفظ کلام و کتاب موسی<sup>ؑ</sup>، به مسائل دنیایی و امپراتوری قیصر و کسری کاری نداشته و صرفاً به امور معنوی و اخلاقی و یا نوع دوستی پرداخته است... حضرت عیسی<sup>ؑ</sup> نه حکومت و سلطنت کرد و نه با دولت‌ها همکاری کرد و نه به‌منظور کسب قدرت یا تشکیل امت و سپاه به جنگ و مبارزه با حکومت‌ها پرداخت» (بازرگان، ۱۳۷۷، ص ۳۳-۳۴). لذا «مسیحیت به دست رهبران شریعت و پاپ‌ها سیاسی شد و آنها در قرون وسطا به نام دین، اقدام به رواج فساد و ظلم کردند» (همان، ص ۹۴). بر همین اساس، باید اذعان داشت که در اصل، حکومت دینی در تورات و انجیل از نوع الهی بوده و لکن به‌علت تحریفاتی که در آن واقع گردیده، آن را به ماهیتی «سکولاریستی» مبدل کرده است؛ چراکه با توجه به مطالب فوق‌الذکر، به جرئت می‌توان گفت در همین متون مسیحی بذره‌های سکولاریسم گسترش و توسعه یافته است. جداسازی نهادهای مسیحیت از سیاست و تفکیک زمینه آن از حکومت و به دو مرجع اعتقاد داشتن و یا دو تئوریه مستقل از هم را ارباب کلیسا با استنباط از متونی به‌دست آوردند که اینک در منسوب بودن آن به حضرت عیسی<sup>ؑ</sup> تردیدهای جدی صورت گرفته است. از جمله در انجیل یوحنا نقل شده که حضرت عیسی<sup>ؑ</sup> فرمود: «کنون پادشاهی من از این جهان نیست» (یوحنا، ۱۹:۳۶)؛ یا در جای دیگر گفته شده عیسی چون دانست که می‌خواهند او را به زور پادشاه کنند باز تنها به کوه آمد (یوحنا، ۱۵:۶)؛ یا در جای دیگر فرموده است: مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا (متی، ۲۲: ۱۸-۲۲).

به‌هرحال، با توجه به مباحث اشاره‌شده باید اذعان داشت که امروزه در عرصه فرهنگ سیاسی به واژه‌های فراوانی برمی‌خوریم که از یک‌سو، به‌دلیل پافشاری بر منزلت و حقوق آدمی چنان جذابند که به سختی می‌توان با محتوای آنها مخالفت ورزید؛ و از سوی دیگر، این واژه‌ها گاه در خاستگاه اصلی خود با دیدگاه‌هایی تنیده شده‌اند که مؤمنان را به واکنشی منفی وامی‌دارند. «دموکراسی» یکی از این واژه‌هاست که برخی از دینداران، آن را چونان ارزشی مطلق

و باعث پیشرفت زندگی بشری می‌گردند. بر همین اساس، برای امپراتوران هیچ چیز نبایست مهم‌تر از محترم دانستن کشیشان که به‌طور دائم برای آسایش و رفاه دست به دعا برمی‌دارند، باشد. اگر کلیسا در همه‌جا بی‌عیب باشد و اگر امپراتوری با اعتماد کامل به خدا از روی عدل و انصاف اداره شود، نفع عموم را در پی خواهد داشت و همه خیرات بر نوع بشر فرو خواهد ریخت. بنابراین ما برای تعلیم صحیح، در پیرامون خدا و حفظ احترام کلیسا بیشترین اهمیت را قائل هستیم. اگر این امور حفظ شود، بزرگ‌ترین منافی را که خدا عطا می‌کند، در پی خواهد داشت. ما در چیزهایی که از آن بهره‌مندیم، تثبیت خواهیم شد و چیزهایی را که هنوز نداریم به‌دست خواهیم آورد... ما تصور می‌کنیم که این امور در صورت اطاعت از قوانین مقدس کلیسا حاصل خواهد شد. اینها قوانینی هستند که رسولان پارسا، ستوده و محترم، همچنین ناظران و خادمان کلمه خدا به ما منتقل کرده‌اند و پدران مقدس آنها را شرح‌داده و برای ما نگه داشته‌اند. همان‌طور که حضرت موسی<sup>ؑ</sup> در تورات (سفر خروج ۱۹:۶) و پطرس در رساله اول خود (رساله اول، ۵:۲-۱۰) بیان کرده‌اند، عیسی مسیح آقای آقایان و پادشاه پادشاهان که برای همیشه کاهنی به درجه ملکی صدق می‌باشد، در کلیسا به‌طوری اقدام به تأسیس ملکوت و کهنات خود کرده است که یکی مملکت کاهنان و دیگری کهنات ملوکانه است. او کسی را بالاتر از همه قرار داد و وی را بر روی زمین خلیفه خود تعیین کرد تا برای عیسی هر زانویی خم شود، از چیزهایی که در آسمان و چیزهایی که در زمین و چیزهایی که زیر زمین است. با این وجود، همه باید مطیع خلیفه وی باشند و سعی بر آن داشته باشند که فقط یک شبان و یک آغل وجود داشته باشد. تمام پادشاهانی که روی زمین هستند، به‌خاطر خدا این خلیفه را به‌گونه‌ای محترم می‌شمارند که در صورتی که از وی اطاعت نکنند، درستی حکومت آنان زیر سؤال می‌رود.

اولین بذر سکولاریسم و حکومت غیردینی در سرزمین مسیحیت با عهدین تحریف شده، محقق گردید. بر همین اساس، سکولارهای مسلمان با پیروی از عهدین، خطاهایی را مرتکب شدند که به‌طور کلی می‌توان در دو دسته جای داده و مورد بررسی قرار داد: نخست، برداشت ناصحیح از فطرت دین اسلام و دوم؛ رویکرد ناصحیح به تاریخ اسلام بخصوص تاریخ صدراسلام و سیره پیامبر<sup>ؐ</sup> یکی از اشتباهات رایج این گروه از نویسندگان در هر دو

#### ۴. مقایسه ماهیت حکومت دینی در قرآن و عهدین

##### ۴-۱. وجه اشتراک

با بررسی اجمالی ماهیت حکومت دینی در قرآن و عهدین، می‌توان دریافت قرآن و عهدین در این زمینه دارای شباهت و تفاوت‌هایی است که با مذاقه بر آنها، ادله نقلی و عقلی درباره حکومت دینی را استخراج کرد. بدین نحو که حکومت دینی هم در قرآن و هم در عهدین دارای ماهیت الهی است؛ که نمونه بارز آن در سوره «بقره» است که ارسال پادشاه را از طرف خدا عنوان کرده است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلِكِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (بقره: ۲۴۶)؛ آیا مشاهده نکردی جمعی از بنی‌اسرائیل را بعد از موسی، که به پیامبر خود گفتند: پادشاهی برای ما برگزین تا در راه خدا پیکار کنیم. یا در عهد عتیق در این زمینه آمده است: اما قوم از شنیدن قول سموئیل ابا کردند و گفتند: نی، بلکه می‌باید بر ما پادشاهی باشد؛ تا ما نیز مثل سایر امت‌ها باشیم و پادشاه ما بر ما داوری کند و پیش‌روی ما بیرون رفته در جنگ‌های ما برای ما بجنگد و سموئیل تمامی سخنان قوم را شنیده، آنها را به سمع یهوه رسانید. و یهوه به سموئیل گفت: آواز ایشان را بشنو و پادشاهی بر ایشان نصب نما. پس سموئیل به مردمان اسرائیل گفت: شما هر کس به شهر خود بروید (کتاب اول سموئیل ۸:۲۱). از دیدگاه قرآن کریم شریعت الهی در انسان تقوای الهی را به وجود می‌آورد و در نهایت تقوای الهی باعث می‌شود الطاف و برکات الهی نازل گردد. بر همین اساس در آیه‌ای از قرآن کریم آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (بقره: ۱۸۳)؛ «لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنكُمْ» (حج: ۳۷)؛ «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...» (اعراف: ۹۶). در عهدین نیز آمده است: «پس در صورتی که کسی احکام و قوانین مرا به جا آورد، باعث حیات وی می‌گردد؛ بنابراین خداوند نگاه دار است» (تورات، سفر لویان، فصل هیجدهم، ۵). «در صورتی که بر اساس قوانین من عمل کنید و نسبت به حفظ اوامر من کوشا باشید و آنها را به جا آورید. بنابراین در موسم باران، باران‌هایی بر شما خواهم بارانید که باعث می‌شود محصول زمین زیاد شود و در صحرا درختان میوه خود را می‌دهند» (تورات، سفر لویان، فصل بیست و ششم، ۳-۴؛ سفر تثبیه، فصل ششم، ۱۸-۱۹، فصل دهم، ۱۳-۱۴؛ تورات، سفر لویان، فصل بیست و هشتم، ۱-۱۵).

می‌ستایند و گروهی دیگر ترکیب «اسلام و دموکراسی» را تناقض‌آمیز می‌خوانند (پایدار، ۱۳۷۳)؛ یا تفسیری از دموکراسی را با شرک و دوگانه‌پرستی یکسان می‌شمارند. این بحث دراز دامن را در قالب چند نکته کوتاه خلاصه می‌کنیم:

اشتراک لفظی، خاستگاه مغالطات فراوانی است و قدم اول برای پایان بخشیدن به بسیاری از نزاع‌ها آن است که واژه‌های مورد گفت‌وگو به دقت تعریف گردند. اگر در تعریف دموکراسی، بی‌نیازی انسان از قانون الهی را بگنجانیم و آدمی را محور همه ارزش‌ها به‌شمار آوریم، بی‌تردید رهاورد دموکراسی با اندیشه توحیدی سازگار نخواهد بود (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۵۱۵). همچنین، گاه مدافعان دموکراسی، پلورالیسم معرفت‌شناختی را مبنای این اصل می‌سازند و راه کشف حقیقت را به روی آدمی بسته می‌بینند (پایدار، ۱۳۷۳). این اندیشه نیز در ادیان توحیدی جایگاهی ندارد و نمی‌تواند از ارکان حکومت اسلامی به‌شمار آید. سرانجام، در صورتی که تفسیر مفهوم دموکراسی را «ارج نهادن به رأی مردم در چارچوب اصول و ارزش‌های مورد قبول» بدانیم، می‌توانیم حکومت دینی را با دموکراسی سازگار دانست. بر همین اساس، رأی اکثریت در جامعه اسلامی تا جایی ارزش دارد که ناسازگار با مبانی و اصول دینی نباشد. برخی اندیشمندان غربی نیز برای اداره اکثریت، چارچوب‌هایی مشخص می‌کنند و گستره انتخاب مردم را نامحدود نمی‌دانند. برای مثال، گروهی لیبرالیسم را ترسیم‌کننده چنین چارچوبی می‌شمارند و دموکراسی را روشی برای تصمیم‌گیری در این محدوده خاص می‌دانند (واعظی، ۱۳۷۸، ص ۲۵۹-۲۶۰).

کشورهایی که خود را دموکراتیک می‌خوانند، در تحقق بخشیدن به خواست عمومی مردم ناکام بوده‌اند. در جهان کنونی، گستردگی و تنوع تبلیغات به گونه‌ای است که به تعبیر برخی از صاحب‌نظران، «شعوری کاذب» پدید می‌آورد و مردم را از توجه به منافع حقیقی خود باز می‌دارد (هلد، ۱۳۹۷، ص ۳۴۷). همچنین اگر این حقیقت را در نظر آوریم که در بسیاری کشورهای کم‌تر از نیمی از مردم در انتخابات شرکت می‌کنند، به این نتیجه می‌رسیم که گاه دولت‌ها نماینده اقلیتی ناچیزند و حکومت اکثریت از حد شعار فراتر نمی‌رود. با این همه، چاره‌ای جز این نیست که رأی اکثریت را به منزله «روش» برای برخی از تصمیم‌گیری‌ها بپذیریم؛ هر چند هیچ‌گاه این انتخاب - حتی اگر به صورت اتفاق آرا باشد - «ارزش‌آفرین» نخواهد بود.

## ۴-۲. وجه افتراق

### ۴-۲-۱. کلیت حکومت دینی در قرآن، جزئیت آن در عهدین

از تمایزاتی که در مبنای نظری این دو نوع حکومت دینی می‌بینیم، این است که رجال و شخصیت‌های مسیحی هیچ دستور نظام‌مندی در مورد مسائل سیاسی و حکومتی نداشتند و تنها به مواعظ اخلاقی اکتفا می‌کردند؛ در حالی که اسلام دین جامعی است که در تمام زمینه‌ها از خود دستوری به‌جای گذاشته است (رضوانی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۲). علاوه بر این موضوع، با توجه به اینکه یکی از ویژگی‌های حکومت دینی شریعت‌محوری است، باید اذعان داشت که در این راستا نیز تشریحات قرآن معمولاً عام و کلی است؛ ولیکن تشریحات عهدین مانند تورات، جزئی و موردی است. نمونه‌ی زیر بیانگر این واقعیت است: «گاو را با حمار هم جفت کرده شیاره مکن. پارچه‌ای که کتان و پشم مختلط بافته شده است، مپوش. بر چهار گوشه لباسی که خود را با آن پوشش می‌دهی بندها بدوز» (سفر تثبیه، سفر تثبیه، فصل بیست و دوم، ۱۰-۱۲). این خصوصیت که در بیشتر تشریحات دو کتاب قرآن و عهدین وجود دارد، موجب می‌شود که قابلیت انعطاف و سازگاری با تحولات و تغییرات زمان در تشریحات قرآنی بیشتر نسبت به تشریحات عهدین باشد.

### ۴-۲-۲. حد و مرز نداشتن قدرت حاکم دینی در قرآن و مطلق بودن آن در عهدین

با تأمل و دقت در حکومت دینی مسیحی [ثیوقراطی] و حکومت دینی اسلامی، پی می‌بریم بین این دو نوع حکومت فرق‌های اساسی است؛ زیرا نظام دینی اسلامی معتقد است حاکم، اگرچه پیامبر یا امام باشد، در حدود و مرزهای خاصی سلطه داشته و می‌تواند نظر دهد و قدرتش بی‌حد و مرز نیست. از همین رو، خداوند متعال خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (مائده: ۴۹)؛ و در میان آنها [اهل کتاب] طبق آنچه خداوند نازل کرده، داوری کن. همچنین خطاب به عموم حاکمان می‌فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (مائده: ۴۴)؛ و هر کس طبق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکند، پس آنها همان کافراند.

حاکم اسلامی خود را در برابر قانون الهی و اسلامی مسئول می‌بیند و هرگز حق ندارد از آن تخطی کند و این برخلاف نظام «ثیوقراطی» و حکومت مسیحی در «قرون وسطی» است؛ زیرا آنان

برای رهبران کلیسا قدرت مطلقه و بی‌حد و مرز را فائلند. علاوه بر این، در قرآن خطاب تشریحی نسبت به تمام انسان‌هاست؛ ولیکن در عهدین خطاب تنها مختص بنی‌اسرائیل است: «بنابراین امروز همه دستوراتی که شما را به آن دستور می‌دهم حفظ کنید که قدرتمند بوده به زمینی که به منظور ارثیتش بدان عبور می‌کنید، داخل شده، به تصرف آورید...» (سفر تثبیه، فصل یازدهم، ۸). «شما پسران خداوند خدای خود هستید و برای اموات، موی پیشانی خود را مکنید و خویشتن را خراش ندهید؛ چراکه که تو از برای خداوند خدای خود قوم مقدسی، و خداوند تو را به‌خاطر خود انتخاب کرده است؛ تا قوم مخصوص از همه اقوامی که بر روی زمین‌اند باشی. اصلاً چیز مکروه نخور؛ حیواناتی که می‌توانید بخورید: گاو، گوسفند و... هستند» (سفر تثبیه، فصل چهاردهم، ۱-۴).

## نتیجه‌گیری

حکومت دینی از منظر قرآن با آنچه که در عهدین آمده است بسیار متفاوت است؛ هرچند از برخی جوانب دارای وجوه اشتراک هستند؛ ولیکن در بیان کلی باید اذعان داشت که عهدین به‌دلیل تحریفات صورت‌گرفته نسبت به آیات قرآن از سندیت کامل برخوردار نیستند و به شکل جزئی به برخی مسائل حکومت اشاره دارد. در واقع، حکومت مدنظر عهدین حکومت زمینی و پادشاهی است که در تورات و انجیل بدان اشاره شده است. اما در آیات قرآن حکومت دینی از نوع الهی بوده و حاکمیت مطلق از آن خداوند متعال است. بنابراین با توجه به اینکه کتاب قرآن آخرین کتاب آسمانی است، باید گفت که این کتاب کامل‌کننده (و مصدق) دیگر کتب آسمانی چون تورات و انجیل است و در واقع، دربردارنده تمام احکام دینی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، تربیتی، فرهنگی و... است؛ لذا رجوع به کتب آسمانی پیشین به‌دور از عقل و منطق است.

منابع.....

- طبری، محمدبن جریر، ۱۴۱۲ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفه.
- طوسی، محمدبن حسن، ۱۴۰۹ق، *التبیین فی تفسیر القرآن*، تحقیق احمد حبیب قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- عالم، عبدالرحمن، ۱۳۹۳، *تاریخ فلسفه سیاسی غرب: عصر جدید و سده نوزدهم*، چ هفدهم، تهران، وزارت امور خارجه.
- عمید، حسن، ۱۳۸۸، *فرهنگ فارسی عمید*، تهران، فرهنگ نما.
- عمیدزنجانی، عباسعلی، ۱۳۶۶، *فقه سیاسی (نظام سیاسی و رهبری در اسلام)*، تهران، خوارزمی.
- فرهینخته، شمس‌الدین، ۱۳۷۷، *فرهنگ فرهینخته*، تهران، زرین.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، *الکافی*، ترجمه جواد مصطفوی، چ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- لجمی، ادیب، ۱۹۹۵م، *معجم اللغة العربیة عالم المعرفة*، بیروت، المحيط.
- ماوردی، علی بن محمد، ۱۴۲۸ق، *النکت و العیون (تفسیر الماوردی)*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- مختار عمر، احمد، ۲۰۰۸م، *معجم اللغة العربیة المعاصره*، قاهره، عالم الکتب.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۸، *مجموعه آثار*، چ ششم، تهران، صدرا.
- معلوف، لوئیس، ۱۳۷۹، *المنجد: فی اللغة*، ترجمه محمد بندریگی، چ سی و هفتم، تهران، ذوی القربی.
- معین، محمد، ۱۳۸۲، *فرهنگ فارسی معین*، چ بیست و ششم، تهران، امیر کبیر.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۷۷، *تفسیر نمونه*، چ سیزدهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۶۱، *صحیفه نور*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- واعظی، احمد، ۱۳۷۸، *حکومت دینی، تأملی در اندیشه سیاسی اسلام*، قم، مرصاد.
- هلد، دیوید، ۱۳۹۷، *مدل‌های دموکراسی*، ترجمه عباس مخبر، چ چهارم، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.
- نهج البلاغه، ۱۳۷۹، ترجمه محمد دشتی، قم، امیرالمؤمنین (ع).
- ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی، بی تا، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، تحقیق عبدالرزاق المهدی، بیروت، دارالکتب العربی.
- ارسطو، ۱۹۷۴م، *السیاسة*، ترجمه به عربی احمد لطفی، قاهره، دار الکتب المصریه.
- بازرگان، مهدی، ۱۳۷۷، *آخرت و خدای: هدف رسالت*، تهران، رسا.
- باقری، عبدالله و همکاران، ۱۳۹۷، «تأملی بر مفهوم واژه حکومت در تعامل با حکومت اسلامی»، *فقه و تاریخ تمدن*، سال چهاردهم، ش ۳، ص ۲۶-۱.
- بستانی، المعلم البطرس، ۱۸۷۰م، *محیط المحيط* (قاموس مطول اللغة العربیة)، بیروت، مکتبه اللبنان.
- بیضاوی، ناصرالدین، ۱۴۱۰ق، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- پایدار، حمید، ۱۳۷۳، «پارادوکس اسلام و دموکراسی»، *کیان*، سال چهارم، ش ۱۹، ص ۲۷-۲۰.
- توفیقی، حسین، ۱۳۸۱، «دین و دولت»، *هفت آسمان*، ش ۱۴، ص ۳۵-۶۲.
- ثعلبی، احمدبن محمد، ۱۴۱۴ق، *تفسیر الثعلبی*، بیروت، علی عاشور.
- جصاص، ابوبکر، ۱۴۰۵ق، *احکام القرآن*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- جعفری تبریزی، محمدتقی، ۱۳۸۵، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۹، *ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت*، قم، اسراء.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۸۷، *جامعه در قرآن*، قم، اسراء.
- دانشیار، جواد، ۱۳۸۵، *فرهنگ نامه پارسی آریا*، اصفهان، فرهنگ مردم.
- دورانت، ویل، ۱۲۷۴، *تاریخ تمدن*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی - و علی اصغر بهرام‌بیگی، چ چهارم، تهران، علمی و فرهنگی.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، *لغت‌نامه دهخدا*، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- رضوانی، علی اصغر، ۱۳۸۶، *اسلام‌شناسی و پاسخ به تسبیحات*، چ سوم، قم، مسجد مقدس جمکران.
- روحانی، فؤاد، ۱۳۴۸، *جمهور، تهران*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- زمخشری، محمودبن عمر، ۱۴۰۷ق، *الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل*، بیروت، دارالکتب العربی.
- شبان‌نیا، قاسم، ۱۳۸۹، «حقوق بشر در پرتو اهداف حکومت اسلامی»، *معرفت سیاسی*، سال دوم، ش ۲، ص ۳۳-۵.
- شرتونی، رشید، ۱۹۹۲م، *اقرب الموارد فی فصیح العربیة والشوارد*، ط. الثانیه، بیروت، مکتبه اللبنان.
- شوکانی، محمدبن علی، ۱۴۱۴ق، *فتح القدر*، دمشق، دارالکلم الطیب.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۱۸ق، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تصحیح و تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی و سیدفضل‌الله یزدی طباطبائی، بیروت، دارالمعرفه.